

حضور محبت در اندیشه و سخنان پیر هرات

(در مقابله و مقایسه با مقوله‌های خوف و رجاء)

نگارنده: پوهاند فضل‌الرحمن فقیهی^۱

چکیده

از مقوله‌های مطرح در عرفان اسلامی و آثار عرفانی، یکی مقوله محبت است که در نحوه رابطه بندگان، به‌ویژه اهل تحقیق با پروردگار نقش ارزنده دارد. از جمله این آثار در سخنان پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، تجلی ویژه محبت قابل مشاهده است. محبت در صد میدان، چنان مطرح شده که گویا همه میدان‌ها در آن مستغرق‌اند؛ بدین ترتیب نهایی‌ترین میدان برشمرده شده است؛ اما این مقوله در منازل، نخستین منزل در قسم احوال به شمار آمده؛ یعنی هم اولین وادی فنا و هم آخرین منزل دانسته شده که سالک با آن از درجه عام به درجه خاص ره‌سپار می‌شود. معیار حضور مقوله محبت در پهلوی خوف و رجاء در اندیشه شیخ الاسلام انصاری از مسائلی است که ارزشمند و قابل بحث دانسته می‌شود. توازن و عدم توازن این سه مقوله در تفکر پیر هرات، پرسشی است که در این مقاله بدان پاسخ ارائه شده است. واکاوی این مقوله در اندیشه شیخ الاسلام انصاری و تجلی آن در آثار او، از اهداف این مقاله است که با روش تحقیق تحلیلی انجام شده و می‌تواند راه را برای درک بیش‌تر مبانی اندیشه‌های پیر هرات و سایر اندیش‌مندان عارف هموار گرداند.

واژه‌گان کلیدی: انصاری، ادبیات، عرفان، محبت، خوف و رجاء.

مقدمه

محبت از دانش‌واژه‌هایی است که در حوزه عرفان و تصوف اسلامی و هم‌چنان در آثار ادب عرفانی از دیروقت مطرح بوده و بسامد بالایی داشته است. هرچند خوف و رجاء نیز در پهلوی این مقوله در حوزه اندیشه‌های عقیده‌تی و عرفانی قرار داشته‌اند؛ اما گاهی در آثار عرفانی و صوفیانه نقش محبت نسبت به آن دو مقوله، متبازتر و برجسته‌تر بوده است.

^۱. استاد فاکولته ادبیات پوهنتون هرات.

در ابراز نظرهای عارفانه تعدادی از سخنورانِ عارف، در رابطهٔ سالک با پروردگار، محبت چنان بر خوف و رجاء سیطره افکنده که گاهی آن دو مقوله را کمرنگ، بلکه بی‌ارزش جلوه داده است. چنین برخوردی با این مقوله‌ها در آثار طیف عارفان وحدت‌الوجودی، بیش‌تر به مشاهده می‌رسد. گاهی این غلبهٔ محبت بر خوف و رجاء، حتی در آثار عارفان شریعت‌محور و نصوص‌گرایی چون خواجهٔ انصار و همانندانش نیز جای باز کرده است.

محبت در آثار پیر هرات خواجه عبدالله انصاری جای‌گاه ارزش‌مند و کاربرد بالایی دارد؛ حتی رساله‌یی منسوب به خواجهٔ انصار است که آن را «محبت‌نامه» نامیده‌اند. این رساله مشتمل بر «باب المحبة» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۴۱) است که در آن مطالبی در این‌باره آورده شده است. بررسی جای‌گاه دانش‌واژهٔ محبت در آثار پیر هرات و تفاوت ارزشی این مقوله با خوف و رجاء در این آثار، بحث قابل اعتناست؛ چه عدم توازن این سه مقوله و گرایش هریکی از آن‌ها در نگاه شماری از اهل تحقیق، قابل نقد است و گرایش به سوی مُرجئه، حروریه و تزندق را به همراه دارد. این مقاله به جای‌گاه محبت در اندیشهٔ پیر هرات می‌پردازد. درک معیار ارزش‌مندی محبت در تفکر خواجهٔ انصار و اندازهٔ توجهٔ شیخ‌الاسلام به این مقوله در پهلوی خوف و رجاء، هدف این مقاله است. لذا این مقاله به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد که:

- اعتنای شیخ‌الاسلام به محبت چه قدر بوده و این مقوله در نزد وی چه ارزش‌مندی داشته است؟
- محبت، خوف و رجاء در اندیشه و کلام شیخ‌الاسلام انصاری در چه موازنه‌یی قرار داشته و غلبه از آن کدام است؟

با توجه به شریعت‌مداری و نصوص‌گرایی خواجه که از ویژگی‌های اندیشهٔ وی است، به نظر می‌رسد که مقولهٔ محبت هرچند در نزد وی بسی ارزشمند است؛ اما وی در نظریه‌پردازی‌های عارفانه و سخنانش، توازن میان این سه مقوله را حفظ کرده و جای‌گاه میانی را اختیار کرده است. این مقاله با روش کیفی و تحلیلی، دانش‌واژهٔ محبت را در آثار پیر هرات به بحث گرفته و در پی نتایجی در این زمینه است.

چیستی محبت در نگاه شیخ‌الاسلام

محور بحث این مقاله، محبت در اندیشه و سخن پیر هرات است؛ از این‌رو نیاز احساس می‌شود، برای روشنی بهتر مطلب، به چیستی محبت پرداخته آید و معلوم گردد که این واژه چه مفهوم یا بار معنایی را در ادبیات و عرفان دارا می‌باشد. محبت واژهٔ عربی است که «با مادهٔ «حَبَّ» هم‌ریشه است. کلمهٔ «محبت به‌عنوان یک واژه، معانی و مفاهیم صفا و روشنی، بلندی و غلبه، لزوم و پای‌داری، مغز و مرکز یک‌چیز و نگه‌بانی و امساک را افاده می‌نماید» (ابن‌قیم؛ ۱۴۱۶: ۳، ۱۲).

تعریف اصطلاحی برای دانش‌واژهٔ محبت را دشوار دانسته‌اند؛ چه آن را رسیدنی شمردند؛ نه دانستنی و بدین‌اساس باید آن را لمس کرد و دریافت؛ نه این‌که شنید و فهمید؛ از همین‌روی از شیخ‌الاسلام روایت شده که در مورد محبت گفته است: «منازل این کوی بر تفاوت عظیم است؛ هرچند از مشروعات است؛ اما نه از مسموعات است. این شراب را آشامیدن باید، نه شنیدن؛ بدین مقام برسیدن باید نه پرسیدن» (انصاری؛

۱۳۸۹: ۳۴۱). به همین گونه امام ابن قیم الجوزیه که از شارحان مهم اندیشه‌های پیر هرات است، نیز تعریف و شناساندن محبت را دشوار دانسته گفته است: «محبت با تعریفی واضح‌تر از خودش قابل تعریف نیست. تعریف‌ها جز خفا و جفا بر آن نمی‌افزایند؛ بنابراین وجودش تعریف آن است و به وصفی که از خود محبت آشکارتر باشد، قابل توصیف نیست» (ابن قیم؛ ۱۴۱۶: ۳، ۱۱).

باوجود این دشواری بازهم شیخ‌الاسلام انصاری در منازل السائرین برای محبت، تعریفی ارائه داشته که: «الْمَحَبَّةُ تَعْلُقُ الْقُلُوبَ بَيْنَ الْهَمَةِ وَالْأَنْسِ فِي الْبَذْلِ وَالْمَنْعِ عَلَى الْإِفْرَادِ / محبت، پیوند دل در میان همت و انس است؛ با بخشیدن و بازداشتن [همه داشته‌های زنده‌گی] همراه با اخلاص» (انصاری؛ بی‌تا: ۸۸). ملاحظه می‌شود که پیر هرات، محبت را از منازل ارزشمند تلقی کرده است؛ همان گونه که از جانب اهل تحقیق این مقوله بلندترین مقام دانسته شده است. ابوطالب مکی در رساله «قوت‌القلوب» خویش گوید که «محبت از بلندترین مقامات عارفان است و آن اختیارشدن بندگان مخلص از جانب الله متعال است و با همین محبت است که نهایت فضل بزرگی همراه است» (ابوطالب مکی؛ ۱۴۲۶: ۲، ۸۲).

این که واژه محبت باوجود این همه گستردگی معنا بر رابطه میان «محب» و «محبوب» اطلاق می‌شود، بدون دلیل نیست و پیوندی میان آن معانی متعدد با این معنای خاص وجود دارد؛ زیرا این امور و مفاهیم همه از لوازم محبت‌اند؛ به دلیل آنکه «واژه محبت از یک نگاه، صفا و پاکی دوستی را می‌رساند، از نگاه دیگر، اراده قلب را به جانب محبوب ثابت می‌سازد، از نگاه دیگر، همراهی محبوب را به گونه دوام‌دار بر خود لازم می‌گیرد و حاضر است، همه هستی خود را به محبوب ببخشد و سرانجام، عزم و اراده‌اش را برای به دست‌آوردن محبوب جمع می‌گرداند (ابن قیم؛ ۱۴۱۶: ۳، ۱۲). بدین اساس همه معانی و مفاهیم یادشده را واژه محبت در خویش پرورانده و جمع کرده است.

جای گاه محبت در منازل و صد میدان

ذکر منازل و میدان‌ها در دو اثر شیخ‌الاسلام انصاری: منازل السائرین و صد میدان از سایر آثارش برجسته‌تر است. پیر هرات در اثبات این مقام، به آیات قرآنی (انصاری، بی‌تا: ۸۸)، ازجمله به این آیه مبارک تمسک جسته است: «...فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... / بزودی الله قومی را خواهد آورد که دوست شان دارد و دوستش دارند...» (مائده: ۵۴).

محبت به عنوان یکی از منازل و یا یکی از میدان‌هایی که سالک بدان دست می‌یابد، در هردو اثر یادشده مطرح است؛ اما در مرتبه و جای گاه این مقوله در این دو اثر تفاوتی مشهود است. در صد میدان، بعد از ارائه آخرین میدان که «بقا» می‌باشد، همه میدان‌ها را در میدان صدو یکم که میدان «محبت» است شامل دانسته و بیان داشته که: «این صد میدان در میدان دوستی مستغرق. صدو یکم میدان محبت است» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۳۳). همین جای گاه برتر محبت، در نگاه و آثار سایر اهل تحقیق و عرفان نیز متبازر شده و گفته شده که «الصَّبْرُ عَلَى مَحَبَّةِ اللَّهِ وَإِرَادَتِهِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ... / پای‌داری بر محبت الله و اراده آن اساس هر نیکویی است...» (ابن ابی‌الدنیا؛ ۱۴۱۸: ۱۲۴).

ذکر محبت در منازل السائرین خواجه، جای گاه دیگر و متفاوت یافته است. در آنجا محبت در قسم احوال که دارای ده باب است؛ به عنوان نخستین باب، یعنی باب شصت و یکم ذکر شده و در مورد آن گفته شده که «والمحبة أول أودية الفناء والعقبة التي ينحدر منها على منازل المحو وهي آخر منزل تلقى فيه مقدمة العامة ساقاة الخاصة وما دونها أغراض لأعواض / محبت نخستین وادی از وادی های فنا و گردنهایی است که [سالک] از آن بر منازل فنا سرازیر می شود. این انجامین منزلی است که پیش روان عامه در آن به ستون خاصه می پیوندند و پایین تر از آن مقاصدی برای راهمندگان است» (انصاری؛ بی تا: ۸۸)؛ به همین طریق، بیان جای گاه محبت در منازل، ادامه یافته و در توصیف آن آمده که «المحبة هي سمة الطائفة وعنوان الطريقة ومعقد النسبة - محبت عبارت از نشانه هدف، عنوان طریقت و گره گاه حضور سالکان است» (همانجا).

تفاوت این جای گاه برای محبت در این دو اثر شیخ الاسلام، پرسش برانگیز است و ذهن خواننده را به خود مشغول می سازد؛ چه محبت در صمدیدان، آخرین و صدو یکمین میدانی ذکر شده که همه میدان های دیگر در آن فرو می ریزند؛ درحالی که در منازل السائرین، به عنوان منزل شصت و یکم مطرح است. پاسخ این پرسش از شیوه بیان شیخ الاسلام در منازل السائرین، تلمیحا و به گونه اشاری قابل درک است؛ آنگاه که به بیان جای گاه و منزلت محبت پرداخته است. در آنجا یکبار، محبت را «أول أودية الفناء» معرفی داشته و در ادامه، آن را «آخر منزل تلقى فيه مقدمة العامة ساقاة الخاصة» بیان داشته است. شاید بیان شیخ الاسلام، اشاره بدین دارد که میدان های ارائه شده در صمدیدان، نخستین مراحل اهل سلوک اند که آخرین و نهایی ترین آن ها، بعد از طی صمدیدان، محبت است؛ اما در منازل السائرین، محبت در جای گاه شصت و یکمین جای گرفته که بدین طریق در میان قرار دارد؛ طوری که آخرین منزل سالکان عامه و نخستین وادی سالکان خاص است.

ارزش مقوله محبت در نگاه شارحان منازل شیخ الاسلام و سایر اهل تحقیق نیز بسی والا تجلی یافته است. ابن قیم رحمه الله، ابراز داشته که «محبت، فرض ترین واجبات است؛ زیرا قلب عبادت و مغز و روح آن می باشد» (ابن قیم؛ ۱۴۱۶: ۱، ۱۳۱). وی باز بیان داشته که «محبت، جامع مقام های معرفت، خوف، رجاء و اراده است؛ یعنی که ترکیبی از این چهار عنصر می باشد» (همان؛ ۱۵۶)؛ بدین ترتیب وی محبت را شیرازه و روح عبادت دانسته که در پهلوی سایر عناصر شکل دهنده اش نقش ارزنده دارد. به همین گونه سایر اهل تحقیق (ابن تیمیه؛ بی تا: ۶۹)، مقوله محبت را اساس دین و همه اعمال نیکو دانسته و شرک در محبت را بنیاد شریک آوردن عملی بر شمرده اند.

گونه های محبت

هدف اصلی سلوک در عرفان اسلامی، به دست آوردن رضای پروردگار است و سالک درصدد تقرب به اوتعالی می باشد؛ بنابراین مراد از محبت، جز دوستی ورزیدن با مولی، چیز دیگری نیست و سایر انواع محبت ارزشی ندارد؛ از همین رو در بیان شیخ الاسلام انصاری، تقسیم بندی یی برای محبت، ارائه شده تا نوع مقصود

سالکان بازشناخته شود. در آنجا سه نوع محبت مشخص شده و چنین آمده است: «اما محبت سه است: محبتی است علتی و محبتی خلقی و محبتی است حقیقی» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۴۲).

در ادامه به تعقیب آن، خیزش گاه هر نوع محبت را واضح ساخته و بیان داشته که همه انواع محبت، خیزش روحانی ندارند؛ بلکه محبت «علتی هواست و خلقی قضااست و حقیقی عطااست» (همانجا).
بر مبنای این تقسیم‌بندی و خیزش گاه هر یک از انواع محبت، یک نوع آن مقصود نظر سالکان دانسته می‌شود و دو نوع دیگر آن قابل اعتنای اهل سلوک نمی‌باشد؛ به دلیل آن که برای سالک از سه نوع محبت، «محبتی که از علت خیزد در نفس نزول کند و نفس را پست کند و [محبت] خلقی در آن جانب قصد کند و [تنها محبت] حقیقی او را هست کند» (همانجا).

با چنین توضیح و تقسیمی که ارائه شد، با صرف نظر از محبت علتی که نتایج منفی آن آشکار است، نتیجه دو نوع محبت دیگر در بیان خواجه انصار طوری است که محبت خلقی باعث شکست دل می‌گردد؛ به دلیل آن که: «آن محبت که از خلقت خیزد بر دل فرود آید و دل را نیست کند» (همانجا)؛ اما محبت حقیقی، باعث پالایش روح است و چون در آن قرار گیرد، سالک را به سر منزل فنای بقا وصل می‌گرداند: «آن محبت که از حقیقت خیزد در جان قرار گیرد تا وی را از وی نیست کند و به خود هست کند» (همانجا). همین نوع محبت است که بین بنده و معبودش برقرار است و سَلَف اُمت، امامان دین و مشایخ معرفت، به طور اتفاق، چنین محبتی را بزرگ‌ترین نوع محبت دانسته‌اند (ابن تیمیه؛ بی تا: ۵۱).

با چنین تقسیمی از محبت، ارزش نوع خاص آن، یعنی محبت حقیقی آشکار می‌شود و خاطر بزرگان وادی سلوک به همین نوع خاص، پیوند داشته است. این نوع محبت، فقط به پروردگار اختصاص دارد و بنیاد عبادت را شکل داده است؛ زیرا «اصل عبادت، محبت الله، بلکه ویژه ساختن محبت به اوتعالی است؛ طوری که تمام محبت بنده به او اختصاص یابد؛ یعنی که بنده کسی دیگر را با او دوست نداشته باشد؛ بلکه محبت بنده با دیگر چیزها به خاطر او باشد؛ هم‌چنان که بنده سالک، پیامبران، فرشتگان و دوستان الله را به خاطر اوتعالی دوست می‌دارد» (ابن قیم؛ ۱۴۱۶: ۱، ۱۱۹). همین نوع محبت است که آن را پیامبر، صلی الله علیه وسلم، در دعای خویش خواستار می‌شدند و می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يَحُبُّكَ وَحُبَّ يَبْلُغُنِي حُبَّكَ / بارالها، از تو دوستی تو را می‌خواهم و دوستی کسی را که تو را دوست داشته باشد و دوستی [کسی را] که مرا به محبت تو برساند» (ختلی؛ ۱۴۲۴: ۳۶).

بدین ترتیب که گفته آمد، محبت بندگان به پیامبران و به فرشتگان و کتاب‌های آسمانی، نشانه کمال محبت الله در وجود بنده است؛ نه این که همانند محبت مشرکانه بُت پرستان، چیزهایی را همانند الله به دوستی برگزیده باشند.

مراتب و درجات محبت

در آثار عرفانی و نگاه عرفا، محبت از نگاه‌های متفاوت مورد بررسی قرار گرفته؛ از این رو برای آن به روش‌های متفاوت، مراتبی در نظر گرفته شده و مشخص گردیده است. ابن قیم در مدارج السالکین (۱۴۱۶: ۳،

۲۹-۳۲) و به تبع آن ابن ابی العز الحنفی در شرح عقیده طحاوی (ابن ابی العز: ۱۴۱۸: ۱۶۵) با توجه به ضعف و شدت محبت و با اعتنا به تفاوت بار معنایی آن در موارد گوناگون، برای محبت، مراتب ده‌گانه‌یی را ذکر کرده‌اند. این مراتب ده‌گانه به ترتیب، عبارت‌اند از: علاقه، اراده، صبا، غرام، مودّه، شغف، عشق، تیم، تعبّد و خلّة. هریک از این مراتب، در افادۀ مفهوم خود، با توجه به کاربرد واژه‌گانی هر زبان، معنای متفاوت با مرتبه دیگر را می‌رساند؛ طوری که برخی مثل تعبّد و خلّة، مفهوم معنویت‌محور و مثبت دارند و برخی دیگر، چون شغف و عشق، مفاهیم مادی و نفسانی را افاده می‌کنند.

شیخ الاسلام انصاری، همچنان که به محبت از دیدگاه معنویت‌اندیش می‌بیند، این مقوله را دارای سه درجه می‌بیند و در منازل السائرین (انصاری؛ بی‌تا: ۸۹-۹۰) به توضیح هر یک از درجات چنین پرداخته است: درجه نخست، محبتی است که وسوس را قطع می‌سازد، خدمت را لذت‌بخش می‌دارد و بر مصیبت‌ها تسلیت می‌بخشد. این درجه محبت، از مطالعه عطایای محبوب پدید می‌آید، با پیروی از سنت ثابت می‌گردد و با پذیرش نیستی و بی‌چیزی رشد می‌یابد.

درجه دوم، محبتی است که انگیزۀ اختیار حق بر غیر حق می‌گردد، زبان را به ذکر حق روان می‌دارد و دل را به شهود حق پیوند می‌بخشد. این نوع محبت از مطالعه صفات و نگاه به آیات و ریاضت به مقامات پدید می‌آید.

درجه سوم، محبتی ربانده است که عبارت را قطع می‌کند و اشارت را دقیق می‌سازد و قابل وصف نیست. این گونه محبت، محور این امر است و درجات پایین‌تر از آن، محبت‌هایی‌اند که به زبان گفته می‌شوند، تداعی سرشت‌اند و عقل‌ها واجب‌شان می‌داند.

شاید همین درجه باشد، آنچه را ابن‌قیم در مدارج السالکین از درجات فنا معرفی داشته و گفته است: «الدَّرَجَةُ الثَّلَاثَةُ مِنْ دَرَجَاتِ الْفَنَاءِ... فَعَايَةُ الْمَحَبَّةِ اتِّحَادُ مُرَادِ الْمُحِبِّ بِمُرَادِ الْمُحْبُوبِ، وَفَنَاءُ إِرَادَةِ الْمُحِبِّ فِي مُرَادِ الْمُحْبُوبِ» (ابن‌قیم؛ ۱۴۱۶: ۱، ۱۸۵).

همین درجات محبت در سایر سخنان شیخ الاسلام به گونه مجمل نیز تذکر رفته است. وی تمام این درجات را گاهی در سه مقام خلاصه کرده و گفته است: «دوستی را سه مقام است: اول راستی و میانه مستی و آخر نیستی» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۳۳). هم‌چنان از وی نقل شده که گفته است: «منازل دوستی هزار است و مقام صد است و میدان ده است، وادی یکی است. از آگاهی تا آشنایی صد هزار فرسنگ بیش است. از یک‌دانه پُر است هر دانه‌یی صدرنگ و هر دانه جز بهانه، هر یک از یک‌دیگر نیکوتر درهم ریخته» (همان: ۳۳۴). بدین گونه درجات و مراتب محبت در آثار شیخ الاسلام، جلوه کرده و چهره آشکار می‌نماید.

توازن محبت با خوف و رجا

جای‌گاه سه مقوله محبت و خوف و رجا در اندیشه و آثار اهل تحقیق از مسائل قابل توجه است؛ چه گاهی این سه مقوله - همانند دلالت نصوص شرعی - توازن خود را در اندیشه و آثار آنان، حفظ کرده‌اند؛ اما

گاهی توازن میان این سه مقوله به هم خورده است. توجه متشرعان و فقهاء معمولاً بیش تر به دو مقوله خوف و رجاء، تمرکز داشته و ظهور محبت در نوشته ها و ابراز نظرهای شان ضعیف به چشم می خورد؛ اما در آثار صوفیه و اهل عرفان، جنبه محبت بر خوف و رجاء غلبه یافته و تجلی آن مشهود است.

شیخ الاسلام انصاری از عارفانی است که سخت به نصوص شرعی وابسته است و از مدلول آیات و احادیث هیچ گاهی تخلف نورزیده است؛ اما گاهی در سخنان منسوب به وی - هم چنان که غالب اهل عرفان چنین اند - مطالبی آمده که بیان گر ترجیح و غلبه محبت بر خوف و رجاء می باشد. در یکی از رسائل فارسی او می خوانیم که «طالب دنیا رنجور است، طالب عقبی مزدور است و طالب مولی مسرور است» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۴۵۳)، یا در جای دیگر از وی روایت شده که گفته است: «حق تعالی دنیا را بیافرید و بر قومی بیاراست و گفت این جای بلاست و آخرت را بیافرید و بر قومی بیاراست و گفت این جای عطاست و خود را بر قومی بیاراست و گفت ای جوان مردان، دو گیتی آن ماست. یکی را همت بهشت است و یکی را دوست، فدای اویم که همه همتش اوست» (همان؛ ۴۸۹). بدین گونه مطالب منقول منسوب به خواجه انصار، جای گاه محبت نسبت به خوف و رجاء را در اندیشه اش برتر به نمایش می گذارد.

سخنان یادشده و امثال آن از شیخ الاسلام انصاری، بیان گر سیطره محبت در قلب و ضمیر اوست که معمولاً چنین غلبه یی در بینش اهل عرفان وجود داشته است؛ اما حقیقت این است که تفکر خواجه مانند سایر امور، در این باب نیز روش متعادل و موافق نصوص را طی کرده است و شواهدی بر این مدعا در دست است. در یکی از رسائل فارسی او در تفسیر و ذکر ایمان آمده است:

«ایمان سه وجه است: بیم است و امید است و مهر است. بیم چنان باید که تو را از معصیت باز دارد و امید چنان باید که تو را بر طاعت دارد و مهر چنان باید که در دل تو تخم خدمت کارد. هر که چنین بود ایمان وی ایمان بود؛ و هر که جز از این بود در گور و ازو ایمان نبود» (همان؛ ۴۱۴). این بیان خواجه و نیز سخن شارحان آثار او می رساند که از دیدگاه وی، ایمان بر سه مقام بنا شده که عبارت اند از: محبت و خوف و رجاء (ابن قیم؛ ۱۴۱۶: ۲، ۳۶) و با همین سه مقام است که قوت و نیرومندی به دست می آورد.

به همین گونه در رساله ذکر از وی نقل است که در تفسیر آیه: «سبقت لهم منا الحسنی» گفته است: «آن حُسنی، میان خوف و رجاست صدیق را و میان تعظیم و مهر است مُرید را و میان اُنس و وجد است عارف را...» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۴۰۵).

ملاحظه می شود که خواجه فقط ایمانی را اعتبار داده است که توازن خوف و رجاء و محبت در آن وجود داشته باشد و در غیر آن، مورد تأیید او نیست؛ از این رو می توان گفت که مقوله های خوف و رجاء و محبت در اندیشه شیخ الاسلام انصاری، مطابق نصوص شرعی، شیوه متعادل داشته و توازن خود را حفظ کرده است.

همین توازن این سه مقوله با نوشته شارح بزرگ منازل السائرین، ابن قیم جوزیه در مدارج السالکین نیز با تصویر جالب و دلنشینی ارائه شده است. وی می نویسد: «قلب در سیر خود به سوی الله عز و جل، به منزله پرنده یی است که محبت، سرش می باشد و خوف و رجاء به منزله دو بال او هستند؛ بنابراین هرگاه سر و هر

دو بال پرند سالم باشند، پرند به نیکی پرواز کرده می‌تواند و هرگاه سرش قطع شود، پرند می‌میرد و چون هر دو بالش نابود شوند، به دام هر شکارچی و چنگال هر بازی می‌افتد» (۱۴۱۶: ۱، ۵۱۳).

در این باره که کدامیک از این سه مقوله خوف و رجاء و محبت در بنده باید غلبه بیش‌تری داشته باشد، از اهل تحقیق نظریات متفاوتی ارائه شده است. ابن‌قیم، رحمه‌الله، در مدارج السالکین، بیان داشته که «سلف اُمت، مستحب دانستند، در حالت تندرستی، جناح خوف بر جناح رجاء غلبه داشته باشد و در هنگام خروج از دنیا، جناح رجاء بر جناح خوف، ترجیح داشته باشد و این روش ابی‌سلیمان [شاید دارانی] و دیگران است؛ اما عده‌یی دیگر بر این نظراند که کامل‌ترین احوال، اعتدال میان خوف و رجاء و غلبه محبت است؛ یعنی که محبت بسان مرکبی است، رجاء بسان رجزخوانی، خوف به منزله رانندگی و الله متعال وصل‌کننده سالک است» (همانجا).

بعضی از اهل تحقیق از سلف امت گفته‌اند: «هرکه خدا را تنها با محبت عبادت کند، زندق است، هرکه او را تنها با خوف عبادت نماید، حروری است و هرکه او را تنها به رجاء عبادت نماید مُرجئی است و اما هرکه او را با محبت و خوف و رجاء عبادت نماید، مؤمن است (ابن‌قیم؛ بی‌تا: ۳، ۱۱).

نشانه‌های محبت

در آثار شیخ‌الاسلام انصاری به نشانه‌ها و علامات محبت نیز اشاره‌هایی شده است؛ یعنی که محب در نگاه و دیدگاه وی نشانه‌هایی دارد که در وجود وی آشکار می‌شود. از جمله نشانه‌های محبت، غرق‌بودن در جمال محبوب است؛ یعنی که همه خوبی‌ها را پرتوی از جمال او ببیند و بداندیشد. «نشان محبت آن است که غرقه جمال محبوب باشد» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۴۲). علامه ارادت همراه محبت، تنوع سه‌گانه مرید در هنگام مشاهده به مراد است؛ زیرا «محب که فرا مراد نگرَد، در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی‌قراری» (همان: ۳۳۰). همین نشانه‌ها هستند که در کلام دیگر اهل عرفان نیز با عبارات دیگری تبیین شده‌اند. ابوطالب مکی گفته که: «از دلایل محبت، دوست‌داشتن سخن محبوب و تکرار آن بر شنوایی و قلب است» (۱۴۲۶: ۲، ۸۸). همین دوست‌داشتن کلام محبوب و تکرار آن، مستلزم آزادی از دیگر چیزها، شادبودن و بی‌قرارشدن است.

دیگر از نشانه‌های محبت، پیوند محب با محنت‌هاست و هرچند محبت نیرومندتر، محنت بیش‌تر است؛ از این است که نقل شده: «محبت و محنت قرینه‌اند، محنت و محبت دیرینه‌اند. کیمیای محبت رایگان نیست؛ هرچند بالاست به جان گران نیست» (همان: ۳۵۶). به همین اساس بوده که اهل معرفت از محبتی که در مخالفت با محبت حق باشد، دوری جسته‌اند. وقتی فرزند عمر بن عبدالعزیز وفات یافته بود و کسی برایش تعزیت گفت، به پاسخش فرمود: «من از اینکه محبت در چیزی با محبت الله متعال مخالفت کند، به وی پناه می‌جویم...» (ابن‌ابی‌الدنیا؛ ۱۴۱۰: ۱۰۲).

بدین گونه غرق‌بودن در مشاهده محبوب، آزادی و شادی و بی‌قراری و سرانجام پیوند همیشگی با محنت، نشانه‌های محبت دانسته شده که باید سالک این طریق و مدعی محبت، با خود داشته باشد.

شرایط ثبوت محبت

تحقق هر یک از مقوله‌های عرفانی در وجود عارف، امری حتمی است و با ادعای محض سودی ندارد؛ بنابراین ادعای هرچیزی دلایل ثبوت خود را می‌خواهد. در آثار و سخنان منسوب به شیخ الاسلام انصاری، محبت ادعایی، ارزشی ندارد و برای آن شرایطی در کار است تا حَقانیت آن ثابت شود. در آنجا اموری بدین‌گونه مشخص شده و از شرایط ثبوت محبت دانسته شده است:

«شانزده چیز بیاید تا آوازه دوستی را بشاید: جود باید بی‌طاقت، صحبت باید بی‌آفت، موافقت باید بی‌غرامت، نشست باید بی‌ملاحت، گفت باید بی‌سلامت، یاری باید بی‌عداوت، عشق باید بی‌تهمت، دیده باید با امانت، شناخت باید بی‌جهالت، خاموشی باید بر عبارت، حکم راست باید بی‌اشارت، نفس باید با صیانت، لقمه حلال باید با حلاوت، از یار جرم آید از تو غرامت، شب نماز باید روز زیارت، همت صافی باید دل بر هدایت، تا کار به آخر گردد کفایت» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۷۱).

شرط دیگر محبت و دوستی، این است که تنها به حق اختصاص یابد؛ یعنی تنها مولایش را دوست داشته باشد و سایر دوستی‌ها به خاطر او باشد. از همین است که شیخ الاسلام گفته است: «الهی تویی که دوستی را شایبی که در وقت خشم ببخشایی» (همان: ۳۸۶). بر اساس رأی ابن‌قیم، همین نوع محبت اختصاص یافته به اوست که دوام می‌یابد و ثمره جاودانی دارد و بر همه انواع محبت‌ها برتر می‌باشد (ابن‌قیم؛ بی‌تا: ۲، ۱۳۳).

دوستی با بزرگان دین که از نگاه اهل عرفان مهم شمرده شده، برای این است که باعث رسیدن «محبت» به «محبوب» گردد؛ زیرا که دوستان حق، صحبت‌شان تأثیرگذار است؛ یعنی «اگر یک کس را از دوستان او قبول کردی برستی و اگر یک کس از دوستان او تو را قبول کرد به حق پیوستی» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۸۹). باز از خواجه انصار روایت است که گفته: «اگر یک کسی را از دوستان قبول کردی، رستی و اگر یک کس تو را قبول کرد پیوستی» (همان: ۴۲۱).

دیگر از شرایط دوستی و محبت حق، مصروف‌بودن به عبادت وی در پای‌بندی به فرائض و دوام تقرب به نوافل است. چنین دوامی باعث نهایی‌ترین درجه تقرب محب به محبوب می‌گردد. برای اثبات همین مفهوم، روایتی از شیخ الاسلام بدین‌گونه نقل شده است:

«ابوهریره و ابن عباس و انس بن مالک و عایشه، رضوان الله علیهم اجمعین، این هرچهار تن روایت کرده‌اند از رسول، صلی الله علیه وسلم، که رسول گفت که الله گفت که: رهی من چندان نزدیکی جوید به من به نوافل که دوستی بر وی نهم؛ چون دوستی بر او نهم، سمع اویم تا به من شنود، بصر اویم تا به من بیند، زبان اویم تا به من گوید، پای اویم تا به من رود، دست اویم تا به من گیرد، دل اویم تا به من داند. پس رهی در میانه بهانه است حق یگانه است» (همان: ۳۹۸).

این روایت در کتب معتبر حدیث نیز نقل شده است. در صحیح البخاری (۱۴۲۲: ۶۵۰۲) این حدیث به روایت ابی هریره از رسول الله، صلی الله علیه وسلم، چنین روایت شده که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا اقْتَرَضْتُ

عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِذَّنَّهُ...».

(هرآیین خدایان فرموده است: هر که با یکی از دوستانم دشمنی ورزد، من با او اعلام جنگ می‌کنم. بنده‌ام به هیچ چیزی، محبوب‌تر از آنچه بر او فرض کردم، به من تقرُّب نمی‌جوید. بنده‌ام همیشه با نوافل به من تقرُّب می‌جوید تا او را به دوستی برمی‌گزینم. وقتی او را به دوستی گرفتم، من شنوایی اویم که با آن می‌شنود، بینایی او هستم که با آن می‌بیند، دست اویم که با آن می‌گیرد، پای اویم که با آن می‌رود؛ اگر از من چیزی بخواهد برایش عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید او را پناه می‌دهم...).

دیگر از شرایط دوستی و محبت، تسلیم‌بودن به محبوب است و عدم شکایت از آنچه از جانب او آید؛ بلکه استقبال از بلایی که از جانب او آید؛ خواجه انصار گوید: «دوستی او بلاست، من غلام آن‌که به بلای او مبتلاست» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۹۲). این استقبال و کمال تسلیمی به حدی می‌رسد که حتی از دعا هم‌دست می‌کشد؛ چه او را به احوال خود و به نیازهای خویش آگاه می‌داند. «در مذهب دوستی دعا لجاج است؛ زیرا که او داند که بنده به چه محتاج است» (همان: ۴۲۱).

دیگر از شرایط ثبوت محبت، این است که محب از همه چیز بگذرد و به او دل‌بسته باشد. او چنان غرق محبت حق است که از همه بیگانه شده و جز یاد او چیزی وی را آرام نمی‌سازد. از همین است که از شیخ الاسلام روایت شده که می‌گوید: «الهی محب یک‌چند سوخته دل است و یک‌چند سوخته جان؛ و یک‌چند در انتظار سوزان و یک‌چند در وجود نازان؛ از دنیا و آخرت بی‌خبر و گاه از آدم و حوا برکران؛ منتظر حاجت‌دار، برداشته دست از جان» (همان: ۴۱۲). همین گذشت از همه چیز باعث می‌شود که گاهی حتی چنین شخصی، پیوند محبت میان خود و مولی را پوشیده نگه دارد. از این است که تعدادی از اهل تحقیق و عرفان (ابوطالب مکی؛ ۱۴۲۶: ۲، ۱۰۹)، کتمان محبت را نیز از نشانه‌ها و شرایط آن دانسته و گفته‌اند که: «کتمان محبت به خاطر بزرگداشت محبوب و هیبت و عظمت او از نشانه‌های محبت است».

نیازمندی کامل به مولی نیز شرط دوستی است؛ یعنی که «محب» خود را باید نیازمند و «محبوب» را بی‌نیاز بداند. «قصه دوستی دانی چرا دراز است؛ زیرا که دوست بی‌نیاز است» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۴۲۱).

نتیجه‌گیری

از آن‌چه در این مقاله گفته آمد به این نتایج دست می‌یابیم که محبت از مقوله‌های ارزشمند در عرفان اسلامی است. این مقوله در آثار و اندیشه‌های شیخ الاسلام انصاری، جای‌گاه مهم و قابل‌اعتنا دارد؛ اما وی توازن محبت، با خوف و رجا را در آثارش نسبت به سایر اهل عرفان بیش‌تر مراعات کرده است. جای‌گاه محبت به‌عنوان یکی از مقامات یا منازل در آثار خواجه انصار، ظاهراً تا حدی متفاوت مطرح شده است؛ اما با دیدی عمیق می‌توان این تفاوتِ طرح را برطرف نمود؛ چه هنگامی که آن را به‌عنوان آخرین

و جامع‌ترین میدان مطرح کرده است، شاید مقصدش طرح این مقوله برای مبتدیان بوده است؛ ولی هنگامی که محبت در منزل شصت و یکم منازل مطرح شده به‌عنوان منزلی مطرح شده که از مبتدیان با گذار از آن وارد منازل خاص‌تر می‌شوند.

توازن میان محبت و خوف و رجاء از دید خواجه انصار، امری مهم است؛ طوری که باید در نظر گرفته شود. این توازن از دیدگاه شارحان منازل نیز مورد تأیید قرار داده شده؛ چنانچه ابن‌قیم، قوی‌ترین شارح منازل، عدم مراعات این توازن را خطری عظیم دانسته و راهی به‌سوی زندقه معرفی کرده است. از دیدگاه خواجه انصار، چند مفهوم: غرق‌بودن در جمال محبوب، آزادی و شادی و بی‌قراری و پیوند محب با محنت‌ها، از نشانه‌های محبت با محبوب برشمرده شده‌اند. این امور در نگاه سایر اهل تحقیق نیز مورد تأیید قرار گرفته‌اند؛ به همین‌گونه در آثار پیر هرات، برای ثبوت محبت، شرایطی است که بدون آن‌ها تحقق یافتنی نیست. اختصاص محبت به محبوب حقیقی، مصروف بودن به عبادت محبوب، تسلیم‌بودن به محبوب در امر تشریعی و تکوینی و سرانجام، نیازمندی کامل به محبوب ازجمله بزرگ‌ترین این شرایط دانسته شده‌اند.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی العز الحنفی، صدرالدین محمد بن علاءالدین علی بن محمد. (۱۴۱۸ ه.ق). شرح العقیده الطحاویة. تحقیق احمد شاکر. چاپ نخست. سعودی - ریاض: وزارت شؤون اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد.
۳. ابن ابی‌الدنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس بغدادی اموی قرشی. (۱۴۱۰ ه.ق). **الرضا عن الله بقضائه**. تحقیق ضیاء الحسن السلفی. چاپ اول. بومبای: الدار السلفیه.
۴. ابن ابی‌الدنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس بغدادی اموی قرشی. (۱۴۱۸ ه - ۱۹۹۷ م). **الصبر والثواب علیه**. تحقیق محمد خیر رمضان یوسف. چاپ اول. بیروت - لبنان: دار ابن حزم.
۵. ابن تیمیة الحرانی الحنبلی دمشقی، تقی‌الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبی القاسم بن محمد. (بی‌تا). قاعدة فی المحبة. تحقیق محمد رشاد سالم. قاهره - مصر: مکتبۃ التراث الإسلامی.
۶. ابن‌قیم الجوزیه، شمس‌الدین محمد بن أبی بکر بن ایوب بن سعد. (۱۴۱۶ ه - ۱۹۹۶ م). **مدارج السالکین بین منازل إياک نعبد وإياک نستعین**. تحقیق محمد المعتمد بالله البغدادی. چاپ سوم. بیروت: دار الكتاب العربی.
۷. ابن‌قیم الجوزیه، شمس‌الدین محمد بن أبی بکر بن ایوب بن سعد. (بی‌تا). **بدائع الفوائد**. بیروت - لبنان: دار الكتاب العربی.

٨. ابن قیم الجوزیه، شمس الدین محمد بن أبی بکر بن آیوب بن سعد. (بی تا). **إِغَاثَةُ الْلَهْفَانِ مِنْ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ**. تحقیق محمد حامد الفقی. ریاض - مملکت عربی سعودی: مکتبۃ المعارف.
٩. ابوطالب مکی، محمد بن علی بن عطیہ حارثی. (١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م). **قوت القلوب فی معامله المحبوب** و وصف طریق المرید إلى مقام التوحید. تحقیق د. عاصم إبراهیم الکیالی. چاپ دوم. بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه.
١٠. انصاری هروی، أبو إسماعیل عبدالله بن محمد بن علی. (بی تا). **منازل السائرین**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
١١. انصاری، خواجه عبدالله. (١٣٨٩). **مجموع رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری**. به تصحیح و مقدمه محمد سرور مولایی. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس.
١٢. بخاری الجعفی، أبو عبدالله محمد بن إسماعیل. (بی تا). **الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاری**. المحقق محمد زهیر بن ناصر الناصر. چاپ اول. الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقیم محمد فؤاد عبد الباقي).
١٣. ختلی سامرای، أبو إسحاق أبراهیم بن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجُنَيْدِ. (١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م). **المحبة لله سبحانه**. تحقیق عادل بن عبد الشکور زرقی. چاپ اول. ریاض: دار الحضاره للنشر والتوزیع.